

A Contemplation on the Continuation in the Political life of the Kurds from the Rise of the Umayyads to the First Period of the Abbasid Caliphate

Ja'far Noori¹

Received: 2021/12/22 | Accepted: 2022/02/19

Abstract

(DOI): [10.22034/SKH.2022.5662.1026](https://doi.org/10.22034/SKH.2022.5662.1026)

Original Article

P 94 - 110

The formation of the Umayyad caliphate and then the Abbasid revolution as well as the establishment of the new caliphate resulted in profound changes in the political, social and cultural organization of Iranians. The continuation of the life in the Iranian element in these periods and their efforts to continue the most important cultural and identity foundations are among the very serious questions that answering or giving any explanation to make them clearer -in these first years of confrontation between Iranians and Muslim Arabs- is considered a difficult matter. A contemplation on the political, social and cultural situation of the Kurds, at the same time as the Umayyads came to power until the end of the first period of the Abbasid caliphate, can be seen as a mirror of the Iranians in this period.

In this research, an attempt is made to analyze the political situation of Kurds and Kurdish cities -inside or outside the traditional borders of Iran- at the same time as the Umayyad caliphate came to power until the first period of the Abbasid caliphate. Also, the main question should be answered: How the Kurds reacted in facing the various changes of this era.

The most important hypothesis of this research is the attempt to better explain the statement that "the situation of the Kurds and Kurdish cities in this period was dependent of the majority of Iranians situation under the rule of the Umayyad and Abbasid caliphs. Mountainous geography where the Kurds live and the lack of access and control of the Umayyad and Abbasid caliphate over this region, made there as a suitable place for the activities of the opponents of the caliphate.

Keywords: Umayyad caliphate, Abbasid caliphate, Kurds cities, political changes.

1 - Department of Iranian Studies, Faculty of Humanities, Meibod University, Meibod, Iran. nouri.jafar21@yahoo.com



تأملی بر چگونگی تداوم حیات سیاسی کردها از روی کار آمدن امویان تا دوره اول خلافت عباسیان جعفر نوری^۱

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22034/SKH.2022.5662.1026
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۰۱ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۳۰
نوع مقاله: علمی پژوهشی

چکیده

ص: ۱۱۰/۹۴

شکل‌گیری خلافت امویان و پیرو آن انقلاب عباسی و روی کار آمدن دستگاه خلافت جدید، تحولاتی عمیق در سازمان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایرانیان همراه آورد. تداوم حیات عنصر ایرانی در این دوره‌ها و تلاش آنها برای استمرار مهم‌ترین پایه‌های فرهنگی و هویتی خویش، در زمره ابهام‌ها و پرسش‌های بسیار جدی‌ای قلمداد می‌شود که ارائه هر گونه پاسخ و یا به دست دادن هر تبیینی برای روشن‌تر ساختن آن، در این سال‌های نخست مواجهه ایرانیان با اعراب مسلمان، امری سخت به شمار می‌آید. تأملی بر وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کردها، هم‌زمان با روی کار آمدن امویان تا سپری شدن دوره اول خلافت عباسیان را می‌توان تا حدودی، آئینه تمام‌نمای ایرانیان در این دوره دانست. در این پژوهش تلاش بر این است با تحلیل داده‌های کم‌دسترس، وضعیت سیاسی کردها و شهرهای کردنشین، داخل و یا خارج از مرزهای مرسوم ایران، هم‌زمان با روی کار آمدن خلافت اموی تا دوره اول خلافت عباسیان، بررسی شود. همچنین به این سؤال اساسی پاسخ داده شود که کردها در مواجهه با تحولات مختلف این دوران چه واکنشی نشان دادند. مهم‌ترین فرضیه این پژوهش تلاش برای تبیین بهتر این گزاره است که «وضعیت کردها و شهرهای کردنشین در این دوره تابعی از وضعیت کل‌تر ایرانیان زیر حاکمیت خلفای اموی و عباسی بود. با وجود این جغرافیای کوهستانی محل زیست کردها و عدم دسترسی و تسلط دستگاه خلافت اموی و عباسی بر این منطقه، سبب شد تا منطقه سکونت کردها در این دوران به مکانی مناسب برای فعالیت مخالفین حکومت خلفا بدل شود. کلیدواژه‌ها: کردها، خلافت امویان، خلافت عباسیان، شهرهای کردنشین، تحولات سیاسی

۱. گروه ایران‌شناسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه میبد، میبد، ایران. nouri.jafar21@yahoo.com



مقدمه

شهرهای غربی ایران در زمان ساسانیان با نزدیکی به پایتخت این دولت (مدائن) تا پیش از مواجهه ایرانیان و اعراب از اهمیت فراوانی برای دولت مرکزی ایران برخوردار بودند. بیشتر جمعیت آنها را کردهایی تشکیل می‌دادند که در گستره‌ای قابل توجه، بخش‌هایی از غرب ایران را همیشه پوشش جمعیتی داده بودند. همین جغرافیای شهری کردنشین، اولین محیطی بود که ایرانیان در آن به صورت جدی توسط اعراب مسلمان تهدید شدند؛ همچنین جزو اولین مناطق شهری ایران بودند که الگویی نسبتاً متداول از مقاومت ایرانیان برابر اعراب عرضه کردند. این الگو که آمیزه‌ای از کنش‌گری‌های متقابل مانند جنگ و گریز، شورش، انعقاد قراردادهای صلح، تضمین پرداخت مالیات جزیه و خراج به دولت مرکزی و تلاش برای تداوم حیات اعتقادی-فرهنگی پیشین بود، در سایر نقاط ایران نیز تکرار شد.

تا پیش از روی کار آمدن حکومت امویان در شام و تلاش آنها برای تداوم فتوحات از یک طرف و کنترل و تسلط بر شهرهای فتح‌شده در داخل جغرافیای ایران از طرف دیگر، مناطق کردنشین نیز مانند بیشتر شهرهای دیگر، در وضعیت و نظم جدیدی با ورود مسلمانان به این سرزمین قرار گرفتند و دچار چالش‌های جدی شدند. این در واقع وضعیتی بود که چشم‌انداز روشنی از ثبات و تمرکز در آن دیده نمی‌شد؛ این عدم ثبات بیش از هر امر دیگری، ناشی از برهم خوردن نظم پیشین و چگونگی تطبیق با آموزه‌ها و دستورالعمل‌های تازه‌ای بود که از جانب این نیروهای تازه اعمال می‌شد.

وضعیت کردها در دوره خلافت امویان را باید در چنین فضا و بستری درک کرد. از یک طرف، خراسان به عنوان چالش‌برانگیزترین منطقه در مسیر اقتدار امویان بود و تمرکز آنها را بر شهرهای غربی تا حدودی کمرنگ‌تر می‌کرد و از جانب دیگر، موقعیت جغرافیایی این شهرها که در کمترین فاصله با استقرار نیروهای مسلمان در خاک عراق عرب قرار داشتند، فرصتی برای برهم زدن وضعیت موجود به این گروه‌ها نمی‌داد. در این میان آنچه تلاش برای ارائه تحلیل درست موقعیت سیاسی-فرهنگی-اجتماعی کردها در دوره امویان را برای هر پژوهشگری با چالش همراه می‌سازد، کمی داده‌های تاریخی است. به‌رغم این مشکل، تلاش می‌شود تا در این پژوهش، وضعیت شهرهای کردنشین غرب ایران در دوره امویان و عواملی که بر وضعیت آنها در این دوره اثر گذارده، بررسی شود.

گذری بر جغرافیای زیستی کردها هنگام ورود اسلام به ایران

معنا و مفهوم واژه کُرد همچون بسیاری از واژگان در طول زمان دچار تغییر و تحول شده است. واژه کُرد نخستین بار به اشکال مختلف (کورتی، کاردوخ، کورت و...) در کتیبه‌های آشوری ثبت شده است. در منابع اسلامی نیز این واژه به شکل (الکُرد/ کُرد) یا جمع آن (الکراد- اکراد) به کار رفته است. (سعیدی، زرگری نژاد، ۱۳۹۶: ۹۲) با این وجود، واژه کُرد در دوران اسلامی در منابع به دو مفهوم به کار رفته است:

واژه کُرد به معنی شیوه معیشت: در واقع واژه کُرد در بسیاری منابع تاریخی بر شیوه زندگی کوچ نشینی دلالت دارد و به گروه‌های مختلف قومی فارغ از کُردها که در نقاط مختلف ایران به شیوه کوچ نشینی زندگی می‌کردند، اطلاق می‌شد. طبری از کوچ‌نشینان منطقه فارس با عنوان کردان فارس یاد می‌کند. (طبری، بی‌تا: ج ۱، ص ۲۴۱-۲۴۲) حمزه اصفهانی از کوچ‌نشینان منطقه طبرستان با عنوان (اکراد طبرستان) یاد می‌کند. (اصفهانی، بی‌تا: ص ۱۸۰) از کردهای قهستان نیز در منابع یاد شده است. (اصطخری، ۱۹۲۷: ص ۲۷۴) دینوری در گزارش خود پیرامون ساسان، جد ساسانیان، یادآور می‌شود که ساسان به دلیل آنکه مدتی نزد کردها در کوهستان زندگی کرده است، ساسان کرد گفته می‌شد. (دینوری، ۱۳۷۱: ص ۲۷) در واقع دینوری واژه کرد را مترادف شیوه زندگی کوچ نشینی و شبانکاری به کار برده است. (سعیدی، زرگری-نژاد، ۱۳۹۶: ص ۹۸-۹۹)

واژه کُرد به معنای قوم: کنار کاربرد واژه کُرد به مفهوم شیوه خاصی از معیشت، در منابع گزارش‌هایی مبنی بر کاربرد این واژه به مفهوم یک گروه قومی نیز وجود دارد. در واقع منابع تاریخی آنجا که صحبت از اصل و منشأ کُردها می‌کنند، یا آنجا که از دانشمندان و علمای کُرد صحبت می‌کنند و صفت کُردی به این افراد می‌دهند یا آنجا که صحبت از اقوام مختلفت می‌کنند و از قوم کُرد کنار سایر اقوام یاد می‌کنند، از واژه کُرد به معنای قوم استفاده می‌کنند. می‌توان گفت که منابع از همان قرن اولیه اسلامی کنار استفاد از واژه کُرد به مفهوم شیوه معیشت، از این واژه به مفهوم قوم نیز استفاده کرده‌اند. (سعیدی، زرگری نژاد، ۱۳۹۶: ص ۱۰۲-۱۰۳)

نکته مهم آن است که استفاده منابع از واژه کُرد به مفهوم قوم، ناظر بر ساکنان مناطق غربی ایران است. یعقوبی به حضور کُردها در حلوان، صیمره، اربیل و سنجار اشاره دارد. (یعقوبی، ۱۳۷۱: ص ۷۴) یاقوت حموی از حضور کُردها در اربیل و هکاری صحبت می‌کند (حموی، ۱۹۵۵: ج ۱، ص ۱۳۸) و ابن بطوطه از حضور کردها در سنجار سخن به میان می‌آورد.

(ابن بطوطه، ۱۴۱۷: ج ۲، ص ۸۵) در واقع هرگاه منابع از واژه کُرد به مفهوم قوم کُرد استفاده کردند، ناظر بر تحولات غرب ایران و ساکنان آن است که از دیر باز در این منطقه ساکن بوده‌اند. با عنایت به توضیحات بالا می‌توان گفت که منظور از واژه کُرد در این پژوهش قوم کُرد یعنی ساکنان مناطق غربی ایران است و منظور از شهرهای کُردنشین شهرهای غربی ایران است. شایان ذکر است که در مقطع زمانی مورد نظر این پژوهش واژه کُردستان به معنای محل سکونت کردها در منابع دیده نمی‌شود و این واژه‌ها قرن‌ها بعد (قرن هفتم) در منابع پدیدار شد.

کردها در خلافت امویان: تداوم حیات در سکوت و خاموشی

آگاهی از وضعیت کردها در دهه‌های نخست خلافت امویان، به صورت قابل تأملی اندک و گاه حتی به خاموشی گرایش دارد. مهم‌ترین عامل این کمی داده‌ها و گزارش‌های تاریخی درباره وضعیت جدید و مبهم کردها در این دوره‌ها چه می‌تواند باشد؟ احتمالاً جواب به این پرسش مهم به یک سری حدسیات و گمانه‌های غیرقابل اتکا منجر می‌شود. این وضعیت نه تنها در جغرافیای مناطق کُردنشین در این دوره، رصدنشده و خالی از شفافیت است، بلکه تمام سرزمین فلات ایران در این دوره‌ها از یک نوع کمبود داده‌های تاریخی که در ورای آن بتوان بخشی از حیات سیاسی، اجتماعی و احتمالاً فرهنگی این مردمان را با آن روشن ساخت، رنج می‌برد. به نظر می‌رسد اولین تحرکات و جنب‌وجوش کردها در زمان خلافت عبدالملک بن مروان از سر گرفته شده باشد. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۸، ص ۳۳۱۹) تا پیش از این دوره، تقریباً هیچ‌گونه گزارش و روایتی از وضعیت کردها هم‌زمان با دوره خلافت معاویه و فرزندش، یزید، در منابع به ثبت نرسیده است.

آغاز تحرکات مختار در ولایات سواد عراق در این دوره سبب می‌شود تا بازتاب خبرهایی هرچند کوتاه از کردها، فضای مملو از تاریکی و فراموشی را از سر این قوم، اندکی روشن‌تر کند و فعالیت‌های آنها در حوادث بسیار مهم این دوره رخ نماید. روایت طبری از این رویداد بسیار مختصر و گزیده است. بر این اساس مختار ثقفی در زمانی که کارش در نواحی سواد عراق بالا گرفت، در صدد برآمد تا والیانی را برای دعوت مردم به قیام خود، به ولایات اطراف گسیل کند. طبری اسامی این والیان را آورده است. عبدالله بن حارث را به ارمینیه، محمد بن عمیر را به آذربایجان، عبدالرحمن بن سعید را به موصل، اسحاق بن مسعود را به مدائن و سرزمین جوخی، قدامه بن ابی‌عیسی نصری را که هم‌پیمان ثقیف بود، به بهقباد بالا، محمد بن کعب بن قرظله را به بهقباد میانه، حبیب بن منقذ ثوری را به بهقباد پایین و سعد بن حذیفه یمان را به حلوان فرستاد

که در حلوان هزار سوار با سعد بن حذیفه بود. مأموریتی که حذیفه از جانب مختار یافت و برای موفقیت در آن وجهی معادل یک هزار درهم ماهیانه برای وی مقرر ساخت، این بود که باکردان نبرد کند و آنها را سامان دهد. مختار همچنین به عاملان خویش در جبال دستور داد که اموال ولایت خویش را به حلوان پیش سعد بن حذیفه ارسال کنند. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۸، ص ۳۳۱۹)

حذیفه به‌رغم تلاش‌هایی که در این مسیر انجام داد، بر منطقه حلوان مسلط نشد و این شهر تا یک دهه بعد یعنی حدود سال‌های ۷۷-۷۸ ه.ق نیز همچنان زیر سلطه نیروهای محلی کرد به حیات خود ادامه داد. در این سال که نواحی سواد یک بار دیگر و این بار از جانب خوارج دستخوش ناآرامی و آشوب شد، ناحیه حلوان دوباره در متن حوادث قرار گرفت. بنا بر روایت منابع مطرف ابن مغیره بن شعبه ثقفی که از جانب حجاج بن یوسف ثقفی والی مدائن بود و به خوارج گرایش پیدا کرده بود، با حجاج اختلاف پیدا کرد و با اعلام قیام علیه خلیفه عبدالملک، خود را به حلوان رساند. سوید بن عبدالرحمان که از جانب حجاج، حاکم حلوان بود، همراه کردهای ساکن حلوان به مقابله با مطرف برخاستند و در نتیجه آن مطرف تعداد زیادی از کردهای منطقه حلوان را قتل عام کرد. (همان، ۳۳۳۵) دل‌مشغولی والیان اموی به قیام‌ها و شورش‌های داخلی که از جانب قبایل متعدد عرب در این زمان اوج گرفته بود، فرصتی مغتنم برای این نیروهای گریز از مرکز ایجاد کرد تا در قیام برابر حکومت مرکزی، برای یک دوره کوتاه هم که شده خود را از زیر فشارهای بسیار سنگین مالیاتی و تحقیرهای همه جانبه امویان برهانند. تحرکات کردها در روزگار حکومت حجاج در عراق همچنان ادامه پیدا کرد. بنا بر گزارش بلاذری هم‌زمان با قیام ابن اشعث در دوره زمامداری حجاج بر کوفه، کردها نیز که بلاذری، آنان را از منطقه قوهستان یا کوهستان می‌داند، قیامی را آغاز کرده بودند. حجاج در واکنش به این تحرکات کردها، عمرو بن هانی عنسی را در رأس سپاهی برای سرکوب آنها فرستاد و این عمرو تعدادی از کردها را کشت. (بلاذری، ۱۳۳۷: ص ۳۱۹) این تمام روایت بلاذری از این قیام کردهاست.

افزون بر این، طبری به حضور کردهای فارس در حمایت از قیام ابن اشعث اشاره می‌کند و منظورش از این کردهای فارس، همان کوچ‌نشینان منطقه فارس است و ارتباطی با قوم کرد که مد نظر این پژوهش است، ندارد. (طبری، ۱۳۷۵: ج ۸، ص ۳۸۲۸)

در آنچه به مناطق غربی‌تر (حدود سواد عراق، آذربایجان و مناطقی از شام، که قبایلی از اکراد را در خود جای داده بود) مربوط می‌شد، امویان نه‌تنها بر اقوام کرد سیطره‌ای نداشتند، بلکه نسبت به دیگر نواحی ایران با دشواری‌های خاص خود مواجه بودند. مهم‌ترین مانع بر سر راه استیلای

مطلق امویان، جغرافیا بود. این مناطق با ویژگی‌های منحصر به فرد خود موانع طبیعی بسیار مهمی بر سر راه سپاه اعراب به شمار می‌رفت. (توفیق، ۱۳۹۳: ص ۴۹)

ظرفیت بسیار بالایی که عامل جغرافیایی مناطق کردنشین در اختیار گروه‌ها و شاخه‌های ایدئولوژیک مخالف دستگاه خلافت در این دوره‌های پر آشوب و فتنه می‌گذاشت سبب شد تا این گروه‌ها برای در امان ماندن از فضای لبریز از رعب و وحشتی که امویان و والیان بسیار سختگیر آنها در بصره و شام در این دوره به وجود آورده بودند، بعضاً این نواحی را پناهگاهی امن برای خود و تبلیغ اندیشه‌هایشان بدانند. یکی از این گروه‌های گریز از مرکز، خوارج بودند که نواحی کوهستانی کردستان را نیز مانند بسیاری دیگر از نواحی دوردست فلات ایران، جایگاهی دور از دسترس نیروهای خلافت یافتند و برای مدتی کانون‌های تبلیغی نیرومندی علیه سیاست‌های خلفای اموی در اینجا تشکیل دادند. (عظیمی، ۱۳۹۵: ص ۱۰۶-۱۰۷)

می‌توان گفت که در نیمه دوم خلافت عبدالملک بن مروان بخش زیادی از شهرهای کردنشین غرب و جنوب غرب ایران تا داخل خاک عراق درگیر قیام‌های خوارج بودند. در یکی از این شورش‌ها که صالح بن مسرح و پس از وی، جانشینش، شیبب، در رأس آن قرار داشتند، بخشی از شهرهای کردنشین از جمله خانقین، شهرزور و حلوان مهم‌ترین پایگاه این نیروهای متمرکز خوارج بودند. (طبری، ۱۳۷۵: ج ۷، ۳۱۸) بر اساس روایت مفصلی که طبری از این شورش‌های متناوب خوارج ذکر کرده است، پس از مرگ صالح که شیبب بن یزید جانشین و رهبر قیام خوارج شده بود، شهرزور و خانقین مهم‌ترین پایگاه‌ها و مراکز عمده درگیری میان خوارج و نیروهای مرکزی بوده‌اند. خوارج پس از اینکه بر اثر درگیری‌ها و اختلافات داخلی به گروه‌های متعدد تقسیم شدند، دوباره در نواحی سواد عراق علیه خلافت اموی به تحرکات گسترده‌ای دست زدند. شاخه صفریه از خوارج که از ناحیه موصل به نواحی شرقی‌تر یعنی حوزه-های خانقین و شهرزور، عزیمت کردند، توانستند یک بار دیگر کردها را به نقش‌آفرینی در حوادث این دوره متمایل کنند. این حرکت سرانجام با تلاش‌های فراوان حجاج سرکوب شد.

به نظر می‌رسد سیاست سخت‌گیری همراه تعقیب، آزار و اذیت حجاج بن یوسف ثقفی، حاکم منطقه عراق، برابر شیعیان و خوارج در روزگار حاکمیت عبدالملک سبب شد تا این دو گروه به داخل خاک ایران متمایل شوند. بدون تردید موقعیت جغرافیایی خاص مناطق کردنشین و کوهستانی بودن سبب شد تا خوارج وارد این منطقه شوند و قیام و برنامه‌های خود علیه خلفا را از این منطقه پیگیری کنند.

پس از این دوره، خوارج نیز به دلایل متعدد از جمله ضعف در رهبری، نتوانستند تأثیر پیشین را داشته باشند و تا دهه‌های ابتدایی قرن دوم که دوباره شورش‌هایی را سازماندهی کردند، از فعالیت‌هایشان کاسته شد. (همان) به احتمال فراوان آنچه به عنوان منافع مشترک میان کردها و خوارج می‌توانست اتحاد و هماهنگی آنها را در پی آورده باشد، عدم همراهی و موافقت با سیاست‌های خلفای بنی‌امیه بوده است.

با این تفصیل می‌توان حدس زد که بی‌ثباتی‌ها و هرج و مرج‌های بسیار زیادی که امویان در سراسر قلمرو خلافت با آن در این دوره‌ها مواجه بوده‌اند، ظرفیت‌های شورش و ناآرامی را در حد بسیار وسیعی در اختیار این نیروهای معترض می‌گذاشته است و اینان نیز در تمام این فرصت‌های مغتنم، به قیام و شورش‌های جدی علیه خلافت اموی اقدام کرده‌اند. دهه‌های پایانی حیات سیاسی امویان نیز از این تلاش‌های دگراندیشانه معطوف به براندازی خلافت خالی نبود. با این تفاوت که این بار، این قیام فراگیر و بسیار موفق برای همیشه خلافت اموی را برانداخت. باری، نهضت سرّی و سازمان‌یافته عباسی که حدوداً دو دهه آخر قرن اول تا پایان دو دهه نخستین قرن دوم، بیشترین تلاش‌های خلفا و امرای اموی را به خود مشغول ساخت، از این جمله بود. همراهی کردها در این قیام، اگرچه از همان دوره‌های نخست شکل‌گیری هسته قیام در نواحی کوفه، در منابع بازتاب روشنی نیافته است، از جغرافیای تبلیغی اوایل دعوت عباسی در حمیمه شام و بعدها کوفه، می‌توان حدس زد که داعیان عباسی نواحی کردنشین را با توجه به نارضایتی‌های همیشگی آنها از خلفای اموی، به عنوان هدفی مهم در گسترش تبلیغات خود در نظر گرفته باشند.

عباسیان که درصدد برآمده بودند تا با سازمان‌های مخفی و تشکیلات زیرزمینی راه را برای براندازی خلافت اموی هموار کنند، اعزام داعیان وفادار به اصول انقلاب مخفی را به سرزمین‌های شرقی حوزه خلافت اموی، در رأس فعالیت‌های سیاسی و انقلابی خود قرار دادند. این دعوت سرّی بسیار موفق عمل کرد و در جلب توجه موالی و گروه‌های ناراضی از ساختار حاکمیت اموی توانست در زمانی کوتاه به موفقیتی چشمگیر دست یابد. (طقوش، ۱۳۹۵: ص ۱۷-۱۸)

کردها و روند تداوم دعوت عباسی تا پیروزی انقلاب

درباره جزئیات حضور داعیان عباسی در نواحی کردنشین در منابع تاریخی این دوره، اطلاعات کافی وجود ندارد و مشخص نیست که در صورت حضور این داعیان در جغرافیای مناطق کردنشین، این تبلیغ‌ها به چه صورتی انجام می‌گرفت یا محتوای گفته‌های این داعیان

درباره برشمردن بی‌کفایتی‌های عمال اموی، به‌زعم خودشان، حاوی چه مطالبی بوده است. به نظر می‌رسد این کمی گزارش‌های تاریخی، بیش از هر امر دیگری، ناشی از سری بودن نوع تبلیغات این داعیان بوده باشد. (توفیق، ۱۳۹۳: ص ۵۳)

با این وجود، افزون بر همگرایی کردها با دعوت عباسی، که در دو دهه نخست قرن دوم روند پرسرعت‌تری نیز به خود گرفت، نکته دیگری که بعدها در باب پیوند میان کردها و قیام ابومسلم مطرح شد، در نسب‌شناسی‌هایی که برای ابومسلم خلق شد، رخ نمود. در این نسب‌شناسی‌ها، پاره‌ای از مورخان و نسب‌شناسان دوره‌های بعدی، یا به منظور تخفیف جایگاه ابومسلم و یا برای بالا بردن شأن و جایگاه وی، او را به کردها نسبت دادند.

این موضع‌گیری‌های متفاوت و متضاد در روایت‌های تاریخی دوره‌های بعدی به تناوب مورد استفاده قرار گرفت. مؤلف گمنام *تاریخ سیستان* از آن جمله مورخانی بود که در اثر خود، به این امر اشاره کرد و ابومسلم را آشکارا از کردها دانست. (بی‌نا، *تاریخ سیستان*، ۱۳۶۶: ص ۷۲) این روایات در منابع دوره‌های بعد نیز تکرار شد. با این تفاوت که در منابعی که به تجلیل و تکریم خلافت عباسی پرداخته‌اند، نسبت ابومسلم را از سر تحقیر و تخفیف به کردها نسبت دادند. از این دست منابع می‌توان به کتاب *اخبار دول العباسی یا وفیات الاعیان* ابن خلکان اشاره کرد. در این دو اثر، روایتی مشابه نقل شده است که در آن، شاعری خطاب به ابومسلم، وی را از تبار کردها توصیف می‌کند. (بی‌نا، ۱۳۹۱: ص ۲۵۶؛ ابن خلکان، بی‌تا: ج ۳، ص ۱۵۵) در این بین، مورخانی مانند طبری نیز بودند که ابومسلم را نه از کردها بلکه از مردمانی در فلات مرکزی ایران می‌دانستند. این مورخ، ابومسلم را از اهالی روستایی در نزدیکی اصفهان می‌داند. (طبری، ۱۳۷۵: ج ۱۰، ص ۴۸۶۵)

فارغ از چگونگی حضور یا عدم حضور کردها در همراهی قیام عباسیان و در رأس آن، ابومسلم، آنچه امروزه نمایان است این است که داده‌ها و شواهد تاریخی در دسترس درباره جزئیات این انقلاب مهم، هنوز هم ناگفته‌های فراوانی از روند این حرکت برای مورخان به میراث گذاشته است. درواقع پاره‌ای از محققان معاصر بر این نکته تأکید می‌کنند که هنوز آگاهی زیادی درباره برخی حلقه‌های پیوند انقلاب و نیز شخصیت‌های اثرگذار بر این روند وجود ندارد. (شعبان، ۱۳۸۶: ص ۱۶۵) رسیدن ابومسلم به خراسان و قرار گرفتن وی در رأس قیام علیه امویان، با فتح نواحی مرو و در ادامه شهرهای دیگر خراسان، وارد مرحله جدیدی شد. اقدام بعدی وی، اعزام قحطبه شیب طایی به نواحی غربی ایران بود. هدف، مقابله با آخرین مقاومت‌های خلیفه و سرداران اموی در

نواحی شام، جزیره و سواد عراق بود. (طبری، ۱۳۷۵: ج ۱۰، ص ۴۸۷۵) در این مرحله از قیام ابومسلم است که اخباری از حضور کردها در این تحولات در منابع این دوره نقل می شود. از این دوره به بعد است که شهرهای کردنشین در غرب ایران و سواد عراق صحنه سنگین-ترین نبردها میان سپاه اعزامی ابومسلم و نیروهای حکومت مرکزی است. حلوان،^۲ شهرزور،^۳ خانقین^۴ و تمام نواحی کرمانشاهان، پایگاه اصلی این نبردها بود. گزارش این درگیری‌ها همراه جزئیاتی قابل تأمل در پاره‌ای از منابع این دوره مانند تاریخ طبری و اخبار الطوال نقل شده است. طبری نقل می کند که فتح نهاوند توسط نیروهای قحطبه، دسترسی وی به نواحی غربی تر سواد عراق را گشوده است. بر همین اساس است که از جانب قحطبه، خازم بن خزیمه به حلوان اعزام می شود تا برای اخذ پیمان و همراهی آنها با سپاه خراسان تلاش کند. هم‌زمان با وی، قحطبه، بنا به دستور ابومسلم، سه تن دیگر از مهم‌ترین فرماندهان خود را به نام ابوعون، عبد الملک بن یزید و مالک بن طریف را همراه چهارهزار نفر از نیروها به شهرزور اعزام می کند. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۰، ص ۴۸۶۰-۴۸۵۷)

دینوری نیز در *اخبار الطوال* با تأکید بر این امر، روایت می کند که بنا به دستور خود ابومسلم، ابوعون به نواحی حلوان اعزام شد. این امر ظاهراً بنا به خبرهایی که از عزیمت سپاه مروان به این نواحی به گوش ابومسلم رسیده بود، انجام گرفته است. دینوری حاصل این نبرد را در شهرزور با پیروزی کامل سپاه ابومسلم روایت کرده است. (دینوری، ۱۳۷۱: ص ۴۰۷) روایتی نیز که ابن اثیر از تالاقی فریقین در شهرزور آورده است، حاوی نکاتی قابل توجه از هزیمت نیروهای عثمان بن سفیان، فرمانده مروان، در شهرزور است. بر اساس این گزارش، خود عثمان در این نبرد کشته شده و تلفات سپاه وی نیز زیاد بوده است. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ج ۱۵، ص ۳۱)

ابوعون در این نبردها، چهره یکی از موفق‌ترین فرماندهان ابومسلم را از خود به نمایش گذاشت. وی در مدت زمان بسیار کوتاهی توانست تمامی نیروهای اموی را از شهرهای مناطق

۲- . شهر حلوان بر مدخل یکی از گردنه‌های زاگرس معروف به عقبه حلوان، در ساحل چپ رود خانه حلوان قرار داشت. مکان این ویرانه‌ها دقیقاً مشخص نیست. به نظر می رسد شهر حلوان میان شهرهای کِرد و قصرشیرین، در محل شهر سرپل زهاب در مغرب استان کرمانشاه، یا «قلعه گبری» در جنوب آن قرار داشته باشد.

۳- شهر زور همان محل قبلی شهر سلیمانیه فعلی عراق است

۴- نام خانقین در فارسی میانه دوخانگ (دوخانه) بوده که پس از اسلام به آن شکل عربی داده و به جای واژه فارسی دو، پسوند عربی ین را به آن افزودند. شهر خانقین در ۱۵۵ کیلومتری شمال شرقی بعقوبه، مرکز استان دیاله واقع شده است

کردنشین منزهم کند یا آنها را به عقب‌نشینی به نواحی شام مجبور کند. نکته‌ای که در روایت طبری بسیار قابل تأمل است این است که ابوعون در شهرزور موفق می‌شود نظر پنج هزار نفر از ساکنین این شهر را برای همراهی سپاه ابومسلم علیه امویان با خود همراه سازد. طبری از این نیروها با عنوان سپاهیان مزدور نام می‌برد. (طبری، ۱۳۷۵: ج ۱۰، ص ۴۸۶۱) این روایت از جمله اولین گزارش‌ها در باب همراهی کردها در این طیف وسیع و علیه امویان در منابع این دوره است. بر همین قیاس می‌توان رویکرد و مواضع کردهای دیگر شهرهای این مناطق را برابر قدرت امویان تا حدود بالایی فهم کرد. بالا گرفتن درگیری‌ها در نواحی کردنشین، قحطبه را بر این داشت تا پایگاه خود را از نهاوند به قرماسین (کرمانشاهان) منتقل کند تا برابر موقعیت این درگیری‌های سرنوشت‌ساز در موضع مناسب‌تری قرار بگیرد.

قحطبه پس از این، بلافاصله راهی خانقین و حلوان شد تا نیروهای کمکی را در زمانی سریع‌تر به سپاهیان ابوعون برساند. با رسیدن قحطبه به این مناطق، وی درصدد برآمد تا با ارسال نامه‌هایی جداگانه به حکام اموی نواحی جزیره، ارمنستان و آذربایجان، آنها را از همراهی نیروهای اموی منصرف و به همکاری با نیروهای خراسانی ترغیب و تحریک کند. نویسنده کتاب *اخبارالدوله العباسی* در این باب گزارشی را نقل می‌کند که در باب همکاری و ملازمت کردها با سپاه قحطبه پر اهمیت به نظر می‌رسد. وی نقل می‌کند که سفیر اعزامی قحطبه به نزد این حکام، یک نفر کرد بود که نامه‌ها را لای عمامه یا سرپیچ خود مخفی نمود و راهی آن نواحی شد. با این وجود وی در ناحیه هیت در جوار فرات اسیر نیروهای اموی شد و بلافاصله نزد مروان خلیفه اموی اعزام شد. (اخبارالدوله عباسی، بی‌نا، ۱۳۹۱: ص ۳۵۶-۳۵۵)

خبر این موفقیت‌های چشمگیر بیش از هر فرد دیگری، مروان حمار، خلیفه اموی را نگران ساخت. واکنش وی به این تحولات، اعزام ابن هبیره، از فرماندهان بزرگ خود، به این نواحی بود. ابن هبیره نیز بخش‌هایی از شهرهای مهم و کردنشین جلولا و انبار را به عنوان پایگاه جنگی خود برگزید. در گزارش ابن اثیر درباره این رویداد نکته قابل تأملی نقل شده است. وی روایت می‌کند ابن هبیره در منطقه جلولا دستور داد تا خندق را که ایرانیان عهد ساسانی در اولین مواجهه‌های خود با سپاه اعراب، بر گرداگرد این شهر حفر کرده بودند و اکنون بر اثر گذشت ایام پر شده بود از نو بکنند تا حفاظ امنی برابر نیروهای عباسی باشد. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ج ۱۵، ص ۳۱)

طبری که روایت خود درباره نبرد سنگین میان ابن هبیره و خازم بن خزیمه را از ابراهیم یزید

خراسانی و ابومخنف نقل می‌کند، اضافه می‌کند که در این نبرد سنگین، خازم در درگیری با ابن هبیره کشته شد. وی را در همین ناحیه به خاک سپردند و سپاهیان وی با فرزند خازم به جای پدر بیعت کردند و نبرد را ادامه دادند. (طبری، ۱۳۷۵: ج ۱۰، ص ۴۵۹۵-۴۵۹۳) این نبردها سرانجام با فرار مروان حمار، آخرین خلیفه اموی به شام و درنهایت فتح این نواحی توسط سپاه خراسان، با پیروزی عباسیان به پایان رسید و زمینه برای بر تخت نشستن عباسیان فراهم آمد.

کردها و روی کار آمدن خلافت عباسی: از استقرار حکومت انقلابی تا پایان دوره اول خلافت عباسیان

عباسیان در حرکتی منسجم و سریع به حذف امویان و پایان سیطره نزدیک به یک قرن قدرت آنها بر سرزمین‌های وسیع خلافت اسلامی موفق شدند. این تحول اگرچه نخست بسیار شگفت‌انگیز می‌نمود، روند ادامه حکومت خاندان عباسی نیز نتوانست تا حداقل به آنچه می‌توان از آن با عنوان ایجاد پایگاه‌های مشروعیت میان مردمان تحت سیطره آنها نام برد، در دراز مدت به موفقیتی چشمگیر ناآل آید. در آنچه به تاریخ مردمان کرد و تحولات سیاسی این دوره‌ها مربوط می‌شود، در نگاه اول کمی چشمگیر داده‌ها و گزارش‌های منابع تاریخی این دوره‌ها نیز مانند دهه‌های پیشین جلب توجه می‌کند.

در همین زمینه است که سؤال‌های بی‌پاسخ فراوانی به ذهن خطور می‌کند. پرسش‌هایی از این دست که حقیقتاً تأثیر تحولات کردها و همگرایی یا واگرایی آنها با حرکت انقلابی عباسیان تا چه اندازه توانست در تسریع سقوط و فروپاشی خلافت امویان نقش ایفا کند؟ آیا شهرها و مناطق کردنشین توانستند به نسبت موقعیت استراتژیک و نیز مجاورت آنها با شهرهایی که درنهایت به فلات مرکزی ایران منتهی می‌شد، در نگرش‌های معطوف به قدرت خلفای اموی جایگاه مهمی را به خود اختصاص دهند یا این مناطق نیز مانند دیگر نواحی ایران تحت تأثیر توجه فراوان خلفای اموی به خراسان و شهرهای شرقی‌تر قرار گرفت؟

ارتباط کردها با خلیفه و کارگزاران او و حکام منصوب آنها در شهرهای کردنشین چگونه بود؟ آیا در صورت پذیرش فرضیه همراهی و همگامی کردها با خیزش انقلابی عباسیان، می‌توان از ضعف و انحطاط پایگاه‌های مشروعیت‌بخش امویان میان کردها سخن گفت؟ پاسخ به این گونه پرسش‌ها البته نمی‌تواند به سادگی انجام گیرد و این بیش از هر امر دیگری ناشی از کمی داده‌ها و گزارش‌های تاریخی در منابع این دوره می‌تواند قلمداد شود. امری که درنهایت پاسخ به

این گونه پرسش‌ها را البته نه از روی یقین بلکه به وادی حدس و گمان‌های بی‌پشتوانه و متزلزل منتهی خواهد ساخت.

اولین گزارشی که از کردها پس از استقرار نسبی خلافت عباسیان در منابع به ثبت رسیده است، مربوط به انتخاب حکام ولایات از جانب سفاح است. در این روایت که طبری آن را نقل می‌کند آمده است که سفاح، والی‌گری ولایات بسیار حساس جزیره، آذربایجان و ارمینیه را به برادرش ابوجعفر و ولایت‌داری موصل را نیز به برادر دیگرش یحیی بن محمد واگذار کرده است. اگرچه در محتوای این گزارش به صورت مستقیم به کردها اشاره نشده است، انتخاب نزدیکترین افراد از خانواده خلیفه برای والی‌گری این شهرهای بیشتر کردنشین، نمایان می‌سازد که دست کم در مقام انتخاب والی، از جانب خلیفه، حساسیت فوق‌العاده‌ای برابر این مناطق نشان داده می‌شده است. (طبری، ۱۳۷۵: ج ۱۱، ص ۴۶۶۶) در روایت یعقوبی نیز شهر ارومیه به عنوان پایگاه جعفر برای کنترل این نواحی معرفی شده است. (یعقوبی، ۱۳۷۱: ج ۲، ص ۳۵۵)

پس از این گزارش‌های مختصر، اخبار و روایت‌های مربوط به اکراد و شهرهای آنها در اوایل روی کار آمدن خلفای عباسی در منابع این دوره به کمترین حد ممکن می‌رسد. این سکوت و خاموشی به گونه‌ایست که در سراسر دوره خلافت منصور، خبر و گزارشی از کردها در منابع یافت نمی‌شود، به جز گزارشی بسیار مختصر از ابن اثیر درباره شورش کردها در موصل. در این گزارش که بر خلاف تصور، ابوحنیفه دینوری و یعقوبی و مسعودی از آن خبری نقل نکرده‌اند، طبری و ابن اثیر روایت می‌کنند که در سال ۵۱۴۸ ق. شهر موصل بنا به دلایل متعددی متشنج و آشفته بوده است. یکی از این دلایل، شورش خوارج به رهبری حسان بن اجدع همدانی، از قبیله همدان بود و دلیل دیگر آشفتنی اوضاع موصل بنا بر گزارش ابن اثیر، شورش اکراد بوده است که بنا به گفته‌های ابن مورخان، کردها در این شهر مرتکب فساد و اغتشاش شده بودند.

در این روایت‌ها، به دلایل این شورش و اینکه دامنه آن به کدام نواحی این شهر کشیده شده و شورشگران از کدام طایفه و ایل بوده‌اند، هیچ اشاره‌ای نشده است. اینکه این حرکت کردها که ظاهراً تا در دست گرفتن کامل شهر نیز پیش رفته بودند به حرکت خوارج ارتباطی داشته یا خیر، در روایت این دو مورخ مسکوت باقی مانده است. با این وجود به احتمال فراوان میان این دو حرکت، وجود پیوندها و ارتباط‌هایی نمی‌توانسته است که دور از نظر بوده باشد. راهکار منصور برای در دست گرفتن دوباره کنترل موصل این بود که یکی از زبده‌ترین و باتجربه‌ترین نیروهای خود یعنی خالد بن یحیی برمکی را به سمت کردها اعزام کند. یحیی در زمان کوتاهی موفق شد

با روش‌های مسالمت‌آمیز کنترل مجدد شهر را به دست بگیرد. بنا بر این گزارش‌ها، کردهای موصل به شدت از وی ترسیدند و وی نیز نسبت به آنها با عدالت و مسالمت برخورد کرد و تبهکاران را نیز به سزای عمل خود رساند. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ج ۱۵، ص ۲۳۱-۲۳۰؛ طبری، ۱۳۷۵: ج ۱۱، ص ۴۹۷۹-۴۹۸۰)

از این دوره به بعد تا آغاز خلافت هارون الرشید خبری از کردها و نواحی و شهرهای محل سکونت اینان در منابع ذکر نشده است و این دوره نیز مانند دوره‌های پیشین حیات اجتماعی این قوم در حاله‌ای از خاموشی و سکوت فرو رفته است. تنها خبری که در این دوره در حوزه سیاسی و پیوند شهرهای کردنشین با دربار خلافت نقل شده است این است که خلیفه مهدی عباسی، فرزند خود هارون الرشید را به والی‌گری مناطق جزیره و آذربایجان فرستاده است. این خبر را طبری روایت کرده است. (طبری، ج ۱۲، ص ۵۱۲۹)

به نظر می‌رسد سکوت منابع و عدم ارائه اطلاعات در باب کردها در این مقطع زمانی ناشی از وضعیت جدید یعنی انتقال قدرت به عباسیان باشد. در واقع خلفای عباسی که با تکیه بر ایرانیان به قدرت رسیدند، پس از جلوس بر تخت سلطنت و تحکیم پایه‌های قدرت خود خلاف امویان، ایران را کانون توجه خود قرار دادند. در واقع عباسیان با انتقال مرکز خلافت از دمشق به شهر نوینباد بغداد در جغرافیای ایران، نظارت بیشتری بر ایران و مناطق مختلف آن پیدا کردند. کردستان و شهرهای مختلف آن که در نزدیکی بغداد قرار داشت، کاملاً تحت کنترل دستگاه خلافت قرار گرفت و امکان بروز و ظهور هرگونه شورش در این منطقه از بین رفت. می‌توان گفت منطقه کردستان و شهرهای مختلف آن در این مقطع دورانی همراه آرامش سپری کردند و سکوت منابع در باب این مناطق مؤید این ادعا است.

نتیجه‌گیری

در آنچه آمد مشخص شد که وضعیت کردها، به عنوان یکی از مهم‌ترین نیروهای ایرانی‌ای که در ذیل دستگاه خلافت قرار گرفت و تا مدت‌ها همچنان به اثرگذاری نسبی بر روند حوادث مشغول بود، تابعی از وضعیت موجود در کل سرزمین‌های شرق و غرب اسلامی بود. بدین معنا که سیطره قدرتمندانه خلافت اموی بر این سرزمین‌های وسیع، در درجه نخست کنشگری فعال این نیروها را با چالش مواجه ساخت و از طرفی نیز توجه بیش از اندازه خلفای اموی به شام و مصر به عنوان مقر دستگاه خلافت و همچنین نظارت بر روند فتوحات در مرزهای شرق و غرب برای کسب ثروت بیشتر، نوعی بی‌توجهی و سهل‌گیری را درباره تحولات درونی ایران و به‌خصوص مناطق کردنشین همراه آورد؛ همین امر نیز این جغرافیای استثنایی را برای حضور نیروهای گریز از مرکز و مخالفان حکومت اموی به مکانی امن بدل ساخت.

همچنین مشخص شد که تلاش برای براندازی خلافت اموی، از جانب نیروهای عباسیان، سبب شد تا حضور کردها به مثابه نیروی مخالف دستگاه خلافت امویان در این فرایند براندازی، پررنگ‌تر شود. روایت‌های تاریخی گزارش‌هایی هرچند ناقص از حضور این نیروهای کرد در جریان انقلاب عباسی به دست دادند و تا حدودی نمایان شد که به تناسب گستردگی سطح نارضایتی‌ها از خلافت اموی در دیگر نقاط ایران، در این شهرهای کردنشین نیز فضایی انتقادی-اعتراضی برابر این سیاست‌ها شکل گرفته بود و داعیان عباسی نیز به‌خوبی از آن بهره گرفته بودند.

با تمامی این تفصیلات، نتیجه دیگری که در این پژوهش به دست آمد، این بود که در دوره نخست خلافت عباسی، به گونه‌ای منسجم و روشن نمی‌توان تحولات مربوط به شهرهای کردنشین و یا احیاناً اثرگذاری و کنش‌گری فعال آنها در جریان این تحولات مهم را رصد نمود.

منابع و مأخذ

۱. ابن اثیر، عزالدین بن علی، *الکامل: تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۷۱ ش.
۲. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله. *رحله ابن بطوطه*، تحقیق عبدالهادی تازی، ریاض، اکادیمیة المملكة المغربية، ۱۴۱۷ ق.
۳. ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، نشر شریف رضی، بی تا.
۴. اصطخری، ابراهیم بن محمد، *مسالك الممالک*. بیروت، دار صادر، ۱۹۲۷ م.
۵. اصفهانی، حمزه، *سنی ملوک الارض و الانبیاء*، بیروت، دار المکتبه الحیاه، بی تا.
۶. بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، نشر نقره، تهران، ۱۳۳۷.
۷. بی نا، *تاریخ سیستان*، تصحیح ملک الشعراى بهار، نشر پدیده خاور، تهران، ۱۳۶۶.
۸. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، *اخبار الطوال*، چاپ چهارم، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۱ ش.
۹. شعبان، م.ا.، *خراسان در زمان انقلاب عباسیان*، ترجمه ترکمنی آذر، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۶.
۱۰. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، چاپ پنجم، ترجمه ابو القاسم پاینده، اساطیر، تهران، ۱۳۷۵.
۱۱. طقوش، محمد سهیل، *دولت عباسیان*، ترجمه حجت الله جودکی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۵.
۱۲. عبدالله توفیق، *کردها در دوره خلافت امویان و عباسیان*، بی جا، ۱۳۹۳.
۱۳. عظیمی، کیومرث، *تاریخ تشیع در کردستان: تحلیل زمینه‌ها و روند گسترش تشیع در میان کردها*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۶.

۱۴. کوفی، ابن اعثم، *الفتوح*، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تحقیق غلامرضا طباطبائی مجد، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۲.
۱۵. ناشناس، *اخبار الدوله عباسیه*، به کوشش عبدالعزیز دوری و عبدالجبار مطلبی، دارالطلیعه، بیروت، ۱۳۹۱.
۱۶. یاقوت حموی. *معجم البلدان*. بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵.
۱۷. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح، *تاریخ یعقوبی*، چاپ ششم، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱.